

تحول جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران: از گفتمان اصلاح طلبی تا گفتمان

عدالت محوری

نویسنده اول: علیرضا صادقی (دانشجوی دکتری)

شماره همراه: ۰۹۱۲۱۳۶۴۲۶۲ ایمیل: 0791844013@iaau.ir

گروه علوم سیاسی، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران

Department of Political Science, Ki. C., Islamic Azad University, Kish, Iran

نویسنده دوم: گارینه کشیشیان سیرکی، دانشیار، (دکتری روابط بین‌الملل)، (نویسنده مسئول

مکاتبات)

شماره همراه: ۰۹۱۲۲۴۰۵۷۶۸ ایمیل: g.keshishyan@iaau.ir

گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Department of Political Science and International Relations, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

نویسنده سوم: محمد توحیدفام، استاد تمام، (دکتری روابط بین‌الملل)

تلفن همراه: ۰۹۱۲۳۵۰۴۲۴۸ تلفن ثابت: ۰۲۱۸۸۶۸۴۵۱۷

گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Department of Political Science and International Relations, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

تحول جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران در دوره گفتمان اصلاح طلبی و عدالت

محوری

چکیده

طبقه متوسط اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، به منزله یکی از نیروهای اثرگذار در عرصه توسعه سیاسی، در دوره‌های گوناگون، به‌ویژه در مقاطع گفتمان‌ساز اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری، توانسته است در بازتعریف مناسبات میان دولت و جامعه نقشی مؤثر ایفا کند. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران چگونه در دو دوره اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) و عدالت‌محوری (۱۳۸۴-۱۳۹۲) دچار تحول شده است؟. با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها به‌شیوه کتابخانه‌ای و مصاحبه و تحلیل آن‌ها بر پایه روش تحلیل محتوای کیفی، نتایج حاکی از آن است که در دوره اصلاح‌طلبی، طبقه متوسط با تکیه بر ارزش‌های دموکراتیک، گسترش نهادهای مدنی و مطالبه آزادی‌های سیاسی، نقشی فعال در تعمیق توسعه سیاسی و ارتقای مشارکت ایفا کرد؛ اما در دوره عدالت‌محوری، با تغییر اولویت‌های گفتمانی دولت به سمت عدالت اقتصادی و تمرکزگرایی سیاسی، از میزان اثرگذاری و مشارکت مؤثر این طبقه در فرآیندهای تصمیم‌گیری کاسته شد. یافته‌های میدانی ضمن تأیید این روند در دو دوره مذکور، ابعاد عمیق‌تری از تجربه زیسته طبقه متوسط، از جمله احساس طرد، کاهش اعتماد سیاسی و ظهور اشکال مقاومت فرهنگی را در دوره عدالت‌محوری آشکار ساخت.

کلید واژگان: طبقه متوسط اجتماعی، جمهوری اسلامی ایران، دوره اصلاحات، دوره عدالت‌محوری، توسعه سیاسی، تحول

مقدمه

در جوامع در حال گذار، طبقه متوسط اجتماعی به‌منزله نیرویی تعیین‌کننده در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شناخته می‌شود. این طبقه، به دلیل برخورداری از سطح بالاتری از تحصیلات، آگاهی سیاسی، دسترسی به منابع اطلاعاتی و تمایل به مشارکت در عرصه عمومی، نقش کلیدی در گسترش نهادهای مدنی، تقویت ارزش‌های دموکراتیک و مطالبه شفافیت و پاسخگویی از حکومت دارد. در ایران نیز طبقه متوسط، به‌ویژه پس از دهه ۱۳۷۰، به‌عنوان یکی از نیروهای اصلی در عرصه توسعه سیاسی مطرح شد و توانست با شکل‌دهی به گفتمان‌های سیاسی نوین، از جمله گفتمان اصلاح‌طلبی، مسیر تعامل میان دولت و جامعه را دگرگون سازد. این طبقه در دوره اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) با پشتیبانی از ارزش‌هایی چون قانون‌گرایی، آزادی بیان، تقویت احزاب و نهادهای مدنی، زمینه‌ساز گسترش مشارکت سیاسی و نهادینه‌سازی نسبی توسعه سیاسی شد. با این حال، در دوره عدالت‌محوری (۱۳۸۴-۱۳۹۲) که گفتمان سیاسی کشور دچار تغییرات بنیادین گردید، شاهد جابه‌جایی ارزش‌ها و اولویت‌های سیاسی از محور آزادی و جامعه مدنی به سمت عدالت اقتصادی و بازتوزیع منابع بودیم. تغییری که بر جایگاه و نقش طبقه متوسط تأثیر قابل‌توجهی بر جای گذاشت و موجب بازتعریف موقعیت این طبقه در ساخت قدرت و مناسبات دولت-جامعه شد.

در واقع، تفاوت در گفتمان‌ها، سیاست‌های اقتصادی و نگرش‌های دولت‌ها نسبت به مشارکت سیاسی و اجتماعی، موجب شد تا کارکرد طبقه متوسط در دو دوره اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری از حیث جهت‌گیری‌های سیاسی، سطح کنشگری اجتماعی و میزان تأثیرگذاری در تصمیم‌سازی‌های کلان متفاوت باشد. از این‌رو، بررسی تطبیقی جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در این دو مقطع تاریخی، نه تنها می‌تواند به درک بهتر از تحولات توسعه سیاسی در ایران بینجامد، بلکه به فهم پویایی‌های اجتماعی و نهادین در مواجهه با تغییر گفتمان‌های حاکم نیز کمک می‌کند. با توجه به اهمیت این موضوع، یکی از دغدغه‌های ذهنی پژوهشگر که موجب شکل‌گیری این پژوهش شد، پاسخ به این پرسش بوده است که جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران چگونه در دو دوره اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) و عدالت‌محوری (۱۳۸۴-۱۳۹۲) دچار تحول شده است؟ بر این اساس، فرضیه پژوهش آن است که در دوره اصلاح‌طلبی، طبقه متوسط با تکیه بر ارزش‌های دموکراتیک، نهادهای مدنی و گسترش مشارکت سیاسی، نقشی فعال و مؤثر در توسعه سیاسی ایفا کرده، در

حالی که در دوره عدالت‌محوری، به دلیل تغییر جهت‌گیری گفتمان حاکم به سوی عدالت اقتصادی و تمرکز قدرت سیاسی، از میزان اثرگذاری و نقش توسعه‌گرایانه این طبقه کاسته شده است.

۲. پیشینه پژوهش

طی سال‌های اخیر، مطالعات فارسی متعددی به بررسی «طبقه متوسط» در ایران با تأکید بر ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی پرداخته‌اند. برای مثال، مرادی‌جو (۱۳۹۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «تحولات و چالش‌های سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران» نشان داد که طبقه متوسط جدید ایران با دوگانگی هویتی (سنتی/مدرن)، نقص در نهادسازی رسمی (احزاب، تشکلهای مدنی) و ضعف در انسجام سیاسی مواجه است. ملک‌پور و دیگران (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران» به تحلیل سیاست‌های دولتی و تغییرات موقعیت اقتصادی-اجتماعی طبقه متوسط پرداخته‌اند از نقاط ضعف این پژوهش، محدودیت در تحلیل رفتار سیاسی انتخاباتی این طبقه می‌باشد. مطالعات دیگری چون امیدی و دیگران (۱۴۰۱) در مقاله «جایگاه طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب اسلامی و چگونگی مشروعیت‌بخشی به ساختار حاکم» و صادقی و ابوالفتحی (۱۴۰۲) در مقاله «طبقه متوسط: چالش‌های سیاسی/اقتصادی در ایران پس‌انقلاب اسلامی» با ترکیب بین‌رشته‌ای فرهنگی-اقتصادی، نشان داده‌اند که تضعیف اقتصادی (تورم، بیکاری، نابرابری)، توان مطالبه‌گری سیاسی طبقه متوسط را کاهش داده‌است. از نقاط قوت این دست مطالعات، تمرکز بر مؤلفه‌های اقتصادی همراه با هویت است، اما ضعف آن‌ها به روش‌شناسی عمدتاً توصیفی باز می‌گردد. به همین ترتیب، بررسی فرهنگ‌محور «بازنمایی طبقه متوسط جدید (بورژوازی جدید)» توسط اصغرپور و داوری (۱۴۰۳) و پژوهش کمی «سنجش طبقه متوسط جدید ایران در سه بعد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی» توسط راسخ و غفاری‌پور (۱۴۰۴) ضمن قوت در تحلیل هویتی و ساختاری، در برخی حالت‌ها دلیل‌یابی علت-معلولی دقیق بین تحول اقتصادی و رفتار انتخاباتی را نادیده گرفته‌اند. در مجموع، بررسی ادبیات فارسی، تصویری نسبتاً روشن از طبقه متوسط ایران در حال تحول ناپایدار، بی‌ثبات و چندقطبی ارائه می‌دهد. از نقاط قوت این پژوهش‌ها می‌توان به نگرش میان‌رشته‌ای و از نقاط ضعف آن می‌توان به پراکندگی روش‌شناختی و کمبود مطالعات میدانی و اتکای فراوان به تحلیل‌های توصیفی اشاره نمود.

در حوزه مطالعات انگلیسی پیرامون طبقه متوسط ایران طی سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی از سوی نویسندگان غیرایرانی انجام شده است که عمدتاً بر اثرات تحولات اقتصادی و سیاست‌های

بین‌المللی بر وضعیت و کنشگری سیاسی این طبقه تمرکز دارند. یکی از برجسته‌ترین این مطالعات، مقاله زیمیت^۱ با عنوان «طبقه متوسط ایران: عامل تغییر سیاسی؟» می‌باشد که در اندیشکده امنیت ملی اسرائیل منتشر شده است. زیمیت با نگاهی تاریخی و تحلیلی نشان می‌دهد که طبقه متوسط ایران در دوره‌های مختلف، به‌ویژه پس از اصلاحات دهه ۱۳۷۰، در معرض دوگانگی میان مطالبات مدنی و محدودیت‌های ساختاری سیاسی بوده و با وجود ظرفیت بالای فرهنگی و تحصیلی، به دلیل فشارهای اقتصادی و محدودیت‌های نهادی، نتوانسته است نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییرات سیاسی ایفا کند. نقطه قوت این مطالعه، تحلیل عمیق جامعه‌شناختی و بهره‌گیری از داده‌های مقطعی است، اما ضعف آن در فقدان شواهد تجربی کمی و تمرکز محدود بر بعد فرهنگی است. از سوی دیگر، فیویر^۲ (۲۰۲۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «طبقه متوسط شهری ایران و سیاست سازگاری» که در اندیشکده واشینگتن منتشر شده است، به بررسی سازوکارهای سازگاری و انطباق طبقه متوسط ایران با تغییرات سیاسی و اقتصادی پرداخت. وی با تحلیل فرهنگی-سیاسی نشان داد که طبقه متوسط در مواجهه با بحران‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی، به‌جای تقابل آشکار، به سمت راهبردهای «سازگاری خاموش» و فعالیت‌های غیرسیاسی مدنی حرکت کرده است. نقطه قوت مقاله، ترکیب رویکرد فرهنگی با تحلیل سیاسی است، اما محدودیت آن تمرکز بر نخبگان شهری تهران و غفلت از تفاوت‌های منطقه‌ای در ایران است. هوپر^۳ و احتشامی (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «طبقه‌های متوسط و تغییر سیاسی در خاورمیانه: درس‌هایی از ایران» با رویکردی تطبیقی، نقش طبقه متوسط ایران را در مقایسه با سایر کشورهای منطقه مانند ترکیه و مصر بررسی کرده‌اند. آنان نتیجه می‌گیرند که در ایران، به دلیل وابستگی تاریخی طبقه متوسط به دولت و ضعف نهادهای مدنی مستقل، این طبقه نتوانسته است نقش پیشران در توسعه سیاسی ایفا کند. نقطه قوت پژوهش، تحلیل تطبیقی منطقه‌ای است، اما ضعف آن، تکیه بیش از حد بر داده‌های ثانویه و فقدان مصاحبه‌های میدانی از جامعه ایران است.

۳. نوآوری پژوهش

نوآوری پژوهش حاضر در مقایسه با مطالعات پیشین، در ترکیب تحلیل تطبیقی دو دوره سیاسی متفاوت (اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری) با چارچوب نظری تلفیقی نهادگرایی تاریخی و نظریه جامعه

¹ Raz Zimmt

² Sarah Feuer

³ Emma Hooper

مدنی نهفته است. این رویکرد، امکان بررسی همزمان ابعاد نهادی، اقتصادی و هویتی طبقه متوسط و ارتباط آن با توسعه سیاسی را فراهم می‌کند. برخلاف پژوهش‌های پیشین فارسی که عمدتاً توصیفی بودند و پژوهش‌های انگلیسی که بر داده‌های ثانویه و مقطعی اتکا داشتند، این مطالعه با ادغام داده‌های میدانی و اسنادی، توان تحلیل علی و رصد تغییرات جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در فرآیند توسعه سیاسی را ارائه می‌دهد. به این ترتیب، پژوهش حاضر با نگرشی میان‌رشته‌ای و چندمنبعی، تصویر دقیق‌تر و تحلیلی‌تری از نقش طبقه متوسط در سیاست ایران فراهم می‌آورد.

۴. روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، به‌منظور دستیابی به درکی عمیق و تطبیقی از جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران طی دو دوره اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری، از روش توصیفی-تحلیلی بهره گرفته شده است. این رویکرد با تمرکز بر روندها، بسترهای تاریخی و کنش‌های متقابل میان طبقه متوسط و تحولات سیاسی، زمینه تبیین رابطه‌ی علی میان آن‌ها را فراهم می‌کند. داده‌های پژوهش از طریق ترکیب روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی گردآوری شده‌اند. در بخش کتابخانه‌ای منابع علمی معتبر بررسی و گزاره‌های کلیدی استخراج شده و در بخش میدانی، مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با نخبگان حوزه‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی انجام گرفته است. تحلیل داده‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی صورت گرفته تا از رهگذر شناسایی مضامین و الگوهای مفهومی، ابعاد و محورهای اصلی نقش‌آفرینی طبقه‌ی متوسط در فرآیند توسعه سیاسی ایران به‌صورت تبیینی و زمینه‌مند بازنمایی شود.

۵. تعریف مفاهیم

- **طبقه متوسط اجتماعی:** طبقه متوسط در ادبیات علوم اجتماعی مفهومی سیال و چندبعدی است که تعریف واحد و مورد اجماع همه اندیشمندان ندارد. این طبقه در موقعیتی میان طبقات فرودست و فرادست قرار می‌گیرد، نه در زمره کارگران یدی و اقشار محروم، و نه در میان سرمایه‌داران بزرگ و نخبگان حاکم، بلکه متشکل از لایه‌هایی چون کارمندان، متخصصان، معلمان، مدیران، صاحبان مشاغل کوچک و گروه‌های حرفه‌ای است که از سطحی از سرمایه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برخوردارند (هزارجریبی و صفری شالی، ۱۳۸۹: ۶۴-۷۱). این طبقه با نقش‌آفرینی در تولید و توزیع دانش، اطلاعات و هنجارهای اجتماعی، جایگاهی کلیدی در پویایی سیاسی و توسعه جامعه به‌دست آورده است. افزون بر این، طبقه

متوسط از طریق مشارکت در نهادهای مدنی، مهارت‌های سیاسی و فرهنگی، و توان تأثیرگذاری بر افکار عمومی، نقشی تعیین‌کننده در فرآیند گذار به توسعه سیاسی و تثبیت جامعه مدنی ایفا می‌کند (جهانگیری و طاهری، ۱۳۹۸: ۱۱۲).

- **توسعه سیاسی:** «لوسین پای» را باید نخستین پژوهش‌گر برجسته‌ای دانست که «مفهوم توسعه سیاسی» را با ژرف‌نگری ویژه‌ای تحلیل و نظریه‌هایی را درباره آن مطرح کرد. از دیدگاه وی، نخستین گام در راه توسعه سیاسی، تکامل یافتن نظام دولت ملی است. (عالم، ۱۳۸۲: ۱۲۴). گابریل آلموند^۲ و بینگهام پاول^۳ در کتاب «سیاست‌های مقایسه‌ای»، توسعه سیاسی را نتیجه تعامل عوامل داخلی و خارجی می‌دانند. به نظر آن‌ها سه منبع اصلی بر این فرآیند اثرگذار است: نخست، محیط بین‌المللی با الگوهای جهانی، فشارهای نهادی و تحولات فراملی؛ دوم، زمینه‌های داخلی مانند ساختار اجتماعی، نهادهای مدنی، فرهنگ سیاسی و سطح توسعه اقتصادی؛ و سوم، نقش نخبگان سیاسی که با تصمیم‌سازی و بسیج منابع می‌توانند مسیر تحول را شکل دهند. در واقع، توسعه سیاسی برآیند هم‌زمانی این سه سطح است و نادیده گرفتن هر یک، تحلیلی ناقص به‌دست می‌دهد (Almond & Powell, 1966: 16-30).

- **مشارکت سیاسی:** مایکل راش^۴ در کتاب «جامعه و سیاست»، مشارکت سیاسی را درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی، از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی تعریف می‌کند (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۳). به عبارت ساده‌تر، مشارکت سیاسی عبارت است از میزان بهره‌مندی افراد جامعه از حق خود برای دخالت در مسائل و تصمیم‌گیری‌های سیاسی که این میزان برای افراد مختلف، متفاوت است. ثبات هر جامعه سیاسی نیز به رابطه سطح مشارکت سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی آن جامعه بستگی دارد. (ابواحسن شیرازی و صحرائی، ۱۳۹۷: ۸۳).

۶. چارچوب نظری: بهره‌گیری تلفیقی از نظریه جامعه مدنی و نهادگرایی تاریخی

در چارچوب نظری این پژوهش، نظریه جامعه مدنی به‌عنوان یکی از بنیادین‌ترین رویکردها در تحلیل توسعه سیاسی، بر اهمیت شکل‌گیری عرصه‌ای میان دولت و بازار تأکید دارد. عرصه‌ای که در آن، شبکه‌ای از نهادها، انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی به‌صورت خودجوش و داوطلبانه فعالیت

¹ Lucian Pye

² Gabriel Almond

³ Robert Baden-Powell

⁴ Michael Rush

می‌کنند و میان ساخت قدرت و جامعه پیوند برقرار می‌سازند (Edwards, 2014: 11). از دیدگاه اندیشمندانی چون الکسی دو توکویل، پویایی جامعه مدنی عامل اصلی حفظ آزادی‌های سیاسی و مهار قدرت دولت است، چراکه انجمن‌های مدنی با تقویت اعتماد اجتماعی و ایجاد حس همبستگی، از استبداد جلوگیری می‌کنند (Fowler, 1997: 23). در نگاه کوهن و آراتو نیز جامعه مدنی نه صرفاً مجموعه‌ای از نهادهای سازمان‌یافته بلکه حوزه‌ای از ارتباطات، کنش‌های فرهنگی و هنجاری است که به شکل‌گیری اراده جمعی و مقاومت اخلاقی در برابر سلطه ساختارهای قدرت کمک می‌کند (Cohen & Arato, 1994: 49). بدین‌سان، جامعه مدنی هم بُعد نهادی دارد و هم بُعد گفتمانی، و از رهگذر همین دو بُعد است که می‌تواند نقشی اساسی در فرآیند توسعه سیاسی ایفا نماید. در تحلیل موضوع این پژوهش، کاربست نظریه جامعه مدنی به پژوهش‌گر اجازه می‌دهد تا توسعه سیاسی ایران را نه صرفاً در سطح نهادهای رسمی یا تصمیم‌گیری‌های کلان، بلکه در بستر تعامل میان شبکه‌های مدنی، انجمن‌های صنفی، سازمان‌های داوطلب و فضاها عمومی بررسی کند. در واقع، نظریه جامعه مدنی ابزار مفهومی لازم برای درک سازوکارهایی را فراهم می‌کند که از طریق آن‌ها نیروهای اجتماعی و نهادهای میانجی می‌توانند بر کیفیت و عمق توسعه سیاسی اثرگذار شوند.

در مقابل، نظریه نهادگرایی تاریخی با تمرکز بر تعامل میان نهادها، ساختارهای قدرت و فرآیندهای تاریخی، بر این نکته تأکید دارد که رفتار و جهت‌گیری‌های سیاسی جوامع در بستر مسیرهای نهادی تثبیت‌شده شکل می‌گیرد (Mahoney & Thelen, 2008: 3). این نظریه با رد دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای که تحولات سیاسی را صرفاً نتیجه کنش‌های فردی یا تصمیمات کوتاه‌مدت می‌دانند، به بررسی چگونگی تداوم یا گسست نهادها در طول زمان می‌پردازد. در این چارچوب، نهادها نه تنها قواعد بازی را تعیین می‌کنند بلکه از طریق سازوکارهای رسمی و غیررسمی، الگوهای رفتاری را بازتولید کرده و مسیرهای خاصی از تغییر را تثبیت می‌نمایند. یکی از مفاهیم کلیدی در این نظریه، مفهوم «لحظه بحرانی» است؛ یعنی بزنگاه‌هایی تاریخی که در آن ساختارهای نهادی در معرض تغییر قرار گرفته و مسیرهای جدیدی از تحول گشوده می‌شود (Capoccia & Kelemen, 2007: 343). بهره‌گیری از این نظریه نیز در تحلیل موضوع پژوهش، امکان آن را فراهم می‌سازد که توسعه سیاسی ایران در دو دوره زمانی متفاوت نه صرفاً به‌مثابه تغییر در سیاست‌ها یا گفتمان‌ها، بلکه به‌عنوان تحول در مسیرهای نهادی و فرصت‌های ساختاری تبیین شود. بدین ترتیب، پژوهش‌گر می‌تواند نشان

دهد که چگونه تصمیمات و نهادسازی‌های هر دوره، مسیر خاصی برای تغییرات سیاسی و اجتماعی ترسیم کرده و زمینه شکل‌گیری الگوهای متفاوتی از مشارکت و کنش سیاسی را فراهم آورده است. در نهایت، کاربست هم‌زمان دو نظریه یادشده، رویکردی ترکیبی و مکمل را به دست می‌دهد که از یک‌سو، به بررسی ظرفیت‌ها و کنش‌های جامعه مدنی در میان طبقه متوسط می‌پردازد و از سوی دیگر، این کنش‌ها را در بستر نهادهای سیاست‌ها و مسیرهای تاریخی شکل‌دهنده‌شان تحلیل می‌کند؛ بدین ترتیب، تحلیل موضوع پژوهش به سطحی چندبعدی و ساختاری ارتقا می‌یابد.

۷. ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری طبقه متوسط اجتماعی مدرن در ایران

ریشه‌های شکل‌گیری طبقه اجتماعی مدرن در ایران به پایان قرن نوزدهم و وقوع انقلاب مشروطه برمی‌گردد. اگرچه انقلاب مشروطه از طریق ائتلاف طبقات مختلف به وقوع پیوست، طبقه متوسط در حال زایش، نقش محوری در آن داشته است. با این حال، رشد این طبقه در ایران تا حدود زیادی به نوسازی و مدرنیزاسیون دوران پهلوی اول و دوم مربوط می‌شود. مبدأ تحولات صورت‌گرفته در قشربندی اجتماعی ایران را باید کودتای رضاخان دانست که سبب‌ساز گشوده‌شدن فصلی جدید در تاریخ ایران شد. واقعه مهم دیگر در تاریخ ایران جدید، انقلاب ۱۹۷۹ بوده که به اعتقاد بسیاری از محققین، حاصل ائتلاف نیروهای متعدد و نقش مرکزی طبقه متوسط به‌عنوان نیروی پیش‌برنده و تعیین‌کننده بوده است. مطالعات مربوط به طبقه متوسط در دوران قبل از انقلاب، عموماً میان طبقه متوسط قدیمی یا سنتی و نوع جدید آن تمایز قائل می‌شوند. طبقه متوسط سنتی از بورژوازی خرده‌پا شامل صنعت‌گران، هنرمندان، کشاورزان و تولیدکنندگان خرد و نظایر آن تشکیل شده بود، درحالی‌که نوع مدرن آن، به‌ویژه شامل تکنوکرات‌ها و صاحبان حرف بوده که نتیجه طرح‌های توسعه حکومت پهلوی و آموزش جدید بوده است. به‌رغم تغییرات سیاسی و اقتصادی پس از انقلاب ۱۹۷۹، هر دو با طبقه متوسط پیش از انقلاب هم‌پیوند بوده‌اند. با این حال، اغلب گفته می‌شود که بخش مدرن طبقه متوسط ایران در پیگیری اهداف خود پس از انقلاب ناکام بوده‌اند. اما ارزش‌های طبقه‌ی متوسط سنتی بود که در نهایت جمهوری اسلامی و هویت و ویژگی‌های ساختاری آن را شکل داده است (ملک‌پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۸۷).

آبراهامیان در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی در ایران»، دو نوع نیروی اجتماعی در ایران را معرفی می‌کند: گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی. گروه‌های قومی به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که دارای پیوندهای زبانی، اجدادی، قبیله‌ای و مذهب مشترک هستند. طبقه اجتماعی نیز لایه اجتماعی

وسیع‌تری است که افراد را با ارتباطات مشترک و ابزار تولید، اثرات متقابل مشترک، روش اجرایی در یک محیط توسعه‌یافته و نیز نظریه‌هایی مشترک درباره توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بر دارد. آبراهامیان، گروه‌های اجتماعی در ایران را بر اساس موقعیت‌های اقتصادی، فرهنگی و منزلت‌های اجتماعی به شکل منسجم و متمرکزی تقسیم‌بندی کرده است. طبقه‌بندی وی درباره طبقه متوسط جدید شامل حرفه‌مندان، کارمندان دولت، کارکنان اداری، دانشجویان دانشگاهی، هنرمندان، نویسندگان و سایر روشنفکران می‌باشد (آب‌نیک، ۱۳۹۵: ۶۳).

۸. طبقه متوسط در دوره گفتمان اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)

۸-۱. ویژگی‌های جامعه‌شناختی طبقه متوسط در دوره اصلاحات

در دوره اصلاحات، طبقه متوسط ایران دستخوش بازتعریف اقتصادی، فرهنگی و هویتی شد که نه به‌صورت ناگهانی، بلکه در قالب فرآیندی تدریجی و در بستر تحولات نهادی و فرهنگی شکل گرفت. در این مقطع، ارتقای شاخص‌های اقتصادی هم‌چون افزایش درآمد، گسترش اشتغال تخصصی و توسعه خدمات آموزشی و درمانی، به تثبیت موقعیت اجتماعی این طبقه انجامید (رشیدی، ۱۳۹۲: ۱۱۷). از سوی دیگر، رشد تحصیلات عالی، آشنایی با زبان‌های خارجی و گسترش دسترسی به منابع فرهنگی جدید، به طبقه متوسط نوعی خودآگاهی فرهنگی و تمایز هویتی بخشید و موجب شد تا با تأکید بر ارزش‌هایی نظیر استقلال فردی، آگاهی اجتماعی و عدالت جنسیتی، مرز خود را با طبقات فرودست و ساختارهای قدرت سنتی مشخص کند (حاتمی، ۱۳۹۰: ۶۱).

سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای دولت اصلاحات که با هدف ارتقای آگاهی عمومی و نوسازی فضای فکری جامعه اجرا شد، زمینه‌ساز تقویت و گسترش پایگاه طبقه متوسط گردید. افزایش بودجه آموزش عالی، گسترش دانشگاه‌ها، توسعه رسانه‌های مکتوب و الکترونیک و تعاملات فرهنگی بین‌المللی، به انباشت سرمایه فرهنگی این طبقه کمک کرد. در این فضا، دانشگاه‌ها به کانون‌های تولید اندیشه و تربیت کنشگران اجتماعی بدل شدند و موجب شکل‌گیری طبقه‌ای فرهنگی با هویت مستقل و قدرت تحلیل انتقادی گردیدند. رشد تقاضا برای تحصیلات تخصصی، گسترش فرصت‌های شغلی در بخش‌های خدماتی، فناوری و رسانه و ایجاد امکان تحرک اجتماعی برای اقشار جدید، باعث شد طبقه متوسط دانشگاهی در ابعاد کمی و کیفی توسعه یابد (حسینی، ۱۴۰۰: ۲۹۱-۲۹۳). از سوی دیگر، نهادهای مدنی، صنفی و فرهنگی در فضای نسبتاً باز سیاسی این دوره، به مجرای برای بروز دغدغه‌های طبقه متوسط تبدیل شدند و گفتمان جامعه مدنی به زبان مشترک این طبقه برای بیان مطالبات فرهنگی و

هویتی بدل شد. در نتیجه، طبقه متوسط از حالت انفعال خارج و به بازیگری کنشگر در عرصه عمومی تبدیل گردید. تنوع مطبوعات، رشد رسانه‌های مستقل، برگزاری نشست‌های فرهنگی و رونق انجمن‌های دانشجویی از نشانه‌های حضور فعال و معناساز این طبقه در حیات عمومی بود. (واعظی، ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۳۴). بدین ترتیب، طبقه متوسط در دوره اصلاحات توانست از طریق مشارکت فرهنگی و اجتماعی، هویت مستقل خود را تقویت کرده و فاصله‌اش را با گفتمان‌های اقتدارگرا و محافظه‌کارانه افزایش دهد.

۸-۲. نقش طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران در دوره اصلاحات

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، طبقه متوسط و لایه‌های اصلاح‌طلب طبقات دیگر جامعه، تلاش همه‌جانبه‌ای از طریق نهادهای مشارکت قانونی در جهت افزایش سهم خود در فرآیند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی انجام دادند (ملک‌پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۸۶). در این دوره، طبقه متوسط به عنوان مهم‌ترین نیروی اجتماعی و فکری، پشتیبان گفتمان توسعه سیاسی، دموکراسی‌خواهی و نوسازی مشروعیت سیاسی در ایران نقش‌آفرینی کرد. دولت سیدمحمد خاتمی با شعار جامعه مدنی و قانون‌گرایی، زمینه‌ساز مشارکت فعال این طبقه در سیاست، فرهنگ و نهادهای مدنی شد.

این طبقه که از تحصیلات عالی، سرمایه فرهنگی و آگاهی سیاسی بالایی برخوردار بود، توانست از طریق احزاب، تشکل‌های صنفی، رسانه‌ها و نهادهای مدنی، مشارکت سیاسی سازمان‌یافته‌ای را رقم بزند و از کنش‌های واکنشی و مقطعی فاصله بگیرد. در این دوره، این طبقه با تولید گفتمان‌هایی چون جامعه مدنی، حقوق شهروندی و حاکمیت قانون، به بازتعریف مفاهیم عقلانیت، آزادی و مسئولیت‌پذیری پرداخت و فرهنگ سیاسی جدیدی را مبتنی بر گفت‌وگو، نقد قدرت و مشارکت آگاهانه پایه‌گذاری کرد (ترابی، ۱۳۹۹: ۲۰۱). روشنفکران و نخبگان این طبقه با تمرکز بر بحران توسعه‌نیافتگی و ضرورت نوسازی فکری و نهادی، نقش رهبری فکری در جهت‌دهی به گفتمان توسعه سیاسی ایفا کردند. در همین راستا، نهادینه‌سازی ارزش‌های دموکراتیک در زندگی اجتماعی، آموزش، مدیریت عمومی و رسانه‌ها، از رهگذر تقویت رفتارهای مشارکتی، احترام به قانون و مدارا با دیگری دنبال شد. این طبقه همچنین با تمرکز بر شفافیت و پاسخ‌گویی، تلاش کرد ساختارهای بروکراتیک را به سمت نظارت‌پذیری و کارآمدی سوق دهد (امیدی، ۱۴۰۰: ۱۰۴-۱۰۵).

سید محمد خاتمی در سال اول ریاست‌جمهوری در خصوص آزادی گفت: «خدمت به دین در این است که بگوییم دین و آزادی با هم سازگارند و دینی که به انسان حرمت می‌دهد، در درجه اول به

آزادی انسان حرمت می‌دهد. باید موانع آزادی را از میان برداریم». از سال‌های اول ریاست جمهوری خاتمی به تدریج، آزادی مطبوعاتی نسبی نیز در کشور شکل گرفت و برای اولین بار پس از یک دهه وقفه، برخی نیروهای اپوزیسیون توانستند نشریاتی چاپ کرده یا مقالاتی در انتقاد از عملکرد مقامات عالی‌رتبه منتشر کنند. این آزادی نسبی و تغییر در فرم و محتوای مطبوعات با استقبال مردم مواجه شد، تا جایی که شمارگان روزنامه‌ها برای اولین بار در اردیبهشت ۱۳۷۷ از دو میلیون نسخه در روز گذشت (مایلی و خانجامی، ۱۳۹۷: ۱۳۳). حضور فعال در رسانه‌ها و انجمن‌های مدنی موجب تقویت فضای عمومی، گسترش گفتمان نقد سیاسی و افزایش آگاهی جمعی نسبت به حقوق شهروندی شد. بدین ترتیب، طبقه متوسط به موتور محرکه مطالبه‌گری مدنی و نهادسازی دموکراتیک بدل گردید و توانست معیارهای جدیدی از مشروعیت سیاسی را بر اساس کارآمدی، رضایت عمومی و پاسخ‌گویی نهادها مطرح سازد. مشارکت گسترده این طبقه در انتخابات، به‌ویژه در دوم خرداد ۱۳۷۶، نشان داد که تحولات سیاسی بدون رضایت و همراهی این قشر آگاه ممکن نیست، زیرا این طبقه با گسترش فرهنگ دموکراتیک، شفافیت نهادی و نوسازی نرم مشروعیت سیاسی، به یکی از ستون‌های اصلی توسعه سیاسی ایران در عصر اصلاحات تبدیل شد.

در این بستر، تقویت نهادهای مدنی، صنفی و فرهنگی، نقش مکمل و تعیین‌کننده‌ای در تعمیق و تثبیت گسترش طبقه متوسط داشت. اصلاحات اداری و تسهیل در فرآیند ثبت و فعالیت نهادهای مردم‌نهاد، انجمن‌های حرفه‌ای، اتحادیه‌های صنفی و کانون‌های فرهنگی موجب شد تا فضای مشارکت نهادی، برای اقشار مختلف به‌ویژه طبقه تحصیل‌کرده گسترش یابد. این نهادها به‌عنوان محل تجمع سرمایه اجتماعی و نمادین، امکان تعامل، همبستگی و بازنمایی فرهنگی برای طبقه متوسط را فراهم کردند. همچنین ظهور و تقویت گفتمان جامعه مدنی، بستری ذهنی و گفتمانی ایجاد کرد که در آن، طبقه متوسط نه فقط به‌مثابه جمعیتی با ویژگی‌های اقتصادی خاص، بلکه به‌عنوان حاملان نوعی هویت فرهنگی متمایز تثبیت شد (گرد، ۱۴۰۳: ۱۰۳-۱۰۴).

تنوع و تکثر مطبوعات، ایجاد رسانه‌های مستقل، برگزاری نشست‌های فرهنگی، رونق محافل روشنفکری و گسترش انجمن‌ها و تشکل‌های دانشجویی، همگی بیان‌گر حضور فعال و آگاهانه طبقه متوسط در حیات عمومی جامعه در دوره اصلاحات بود. این طبقه نه تنها مصرف‌کننده محصولات رسانه‌ای بود، بلکه تولیدکننده معنا در فضای اجتماعی نیز محسوب می‌شد. در این میان، دانشگاه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای تولید اندیشه و گفت‌وگو، مرکز تلاقی آرای مختلف و تربیت نسل

جدیدی از فعالان فرهنگی و فکری بود. طبقه متوسط از طریق همین بسترها توانست هویت فرهنگی خود را تقویت کند و فاصله‌اش را با گفتمان‌های اقتدارگرا، ایدئولوژیک یا محافظه‌کارانه افزایش دهد (واعظی، ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۳۴).

در مجموع می‌توان گفت، طبقه متوسط در دوره اصلاحات به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی اجتماعی تحول‌خواه، نقشی بنیادین در گسترش فرهنگ سیاسی مشارکتی و نوسازی ساختار قدرت در ایران ایفا کرد. این طبقه با اتکا به سرمایه فرهنگی، آگاهی سیاسی و حضور مؤثر در نهادهای مدنی، احزاب و رسانه‌ها، توانست گفتمان‌هایی چون جامعه مدنی، قانون‌گرایی و آزادی را به محور سیاست‌ورزی تبدیل کند و از این طریق، مبانی مشروعیت سیاسی را از تبعیت به مشارکت و پاسخ‌گویی تغییر دهد. گسترش مطبوعات، افزایش آگاهی عمومی، رشد نهادهای صنفی و فرهنگی و حضور فعال در عرصه‌های انتخاباتی و مدنی، همه نشان‌گر آن است که طبقه متوسط در دوره اصلاحات نه تنها خواهان اصلاحات ساختاری در قدرت، بلکه پیگیر نوسازی فکری و فرهنگی جامعه نیز بود.

۹. طبقه متوسط در دوره گفتمان عدالت‌محوری (۱۳۷۶-۱۳۸۴)

۹-۱. ویژگی‌های جامعه‌شناختی طبقه متوسط در دوره عدالت‌محوری

در دوره عدالت‌محوری و ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد، طبقه متوسط ایران دچار دگرگونی‌های عمیق اقتصادی، فرهنگی و هویتی شد که بازتابی از تغییر در سیاست‌های بازتوزیعی و تمرکز بر عدالت اجتماعی بود.

سیاست‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد که عمدتاً با هدف حمایت از طبقات فرودست طراحی شده بود، موجب شد بخشی از طبقه متوسط با رکود درآمدی، محدود شدن فرصت‌های شغلی و تضعیف موقعیت اقتصادی مواجه شود و در نتیجه، احساس نااطمینانی و بی‌ثباتی در میان این قشر گسترش یابد. کاهش آزادی‌های فرهنگی و محدودیت در حوزه‌های آموزشی و رسانه‌ای نیز باعث تضعیف سرمایه فرهنگی و کاهش اعتماد این طبقه به نهادهای رسمی گردید. تحکیم گفتمان توده‌گرایانه مبتنی بر ارزش‌های ملی و مذهبی، نوعی شکاف فرهنگی میان دولت و طبقه متوسط فرهنگی ایجاد کرد، قشری که پیش‌تر بر گفتمان جامعه مدنی و مدرنیته تکیه داشت، اکنون خود را در حاشیه‌ی نظم گفتمانی جدید می‌دید و نمی‌توانست با ساختارهای رسمی هم‌سویی کامل داشته باشد (ایرانفر، ۱۴۰۱: ۱۴۷).

در عرصه اقتصادی، گرچه سیاست‌های بازتوزیعی به کاهش نسبی شکاف طبقاتی منجر شد، اما هم‌زمان وابستگی اقتصادی طبقه متوسط به دولت را افزایش داد و استقلال مالی و خوداتکایی آن را تضعیف کرد. در نتیجه، این طبقه به تدریج از گفتمان توسعه و نوسازی اقتصادی فاصله گرفت و دچار نوعی رکود و بی‌انگیزگی در مسیر ارتقای اجتماعی شد (بحرانی، ۱۳۹۸: ۱۷۰). از سوی دیگر، سرخوردگی ناشی از ناکامی اصلاحات پیشین و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی، تمایل به انزوای فرهنگی و فردگرایی را در میان طبقه متوسط تشدید کرد. بسیاری از اعضای این طبقه به جای کنشگری رسمی، به فعالیت‌های غیررسمی، هنری و فرهنگی در فضای مجازی یا مهاجرت روی آوردند (بهستانی، ۱۴۰۲: ۱۸۳). در این شرایط، کنش فرهنگی غیررسمی و خلق فضاهای بدیل برای حفظ هویت و سرمایه نمادین، به یکی از ویژگی‌های اصلی این طبقه تبدیل شد. روندی که نشان می‌داد طبقه متوسط در برابر فشارهای نهادی و ایدئولوژیک، با بازتعریف هویت خویش در قالب اشکال جدیدی از مقاومت فرهنگی و اجتماعی واکنش نشان می‌دهد.

۹-۲. نقش طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران در دوره عدالت‌محوری

در دوره عدالت‌محوری (۱۳۸۴-۱۳۹۲) و هم‌زمان با دولت محمود احمدی‌نژاد، طبقه متوسط ایران که همواره حامل ارزش‌های نوسازی، مشارکت‌طلبی و توسعه سیاسی بود، با مجموعه‌ای از محدودیت‌های ساختاری، اقتصادی و فرهنگی مواجه شد که نقش تاریخی آن را در فرآیند توسعه سیاسی تضعیف کرد.

گفتمان عدالت‌محور دولت جدید که بر بازتوزیع اقتصادی و عدالت اجتماعی تأکید داشت، در عرصه سیاسی با نوعی انقباض نهادی همراه بود که به حذف تدریجی نیروهای میانی و مدنی از عرصه تصمیم‌گیری و مشارکت منجر شد. در این چارچوب، فضای امنیتی و بی‌اعتمادی نظام‌مند به نهادهای مدنی، مشارکت سیاسی را از کنش عقلانی به اطاعت ایدئولوژیک تقلیل داد و طبقه متوسط را از یک بازیگر فعال به ناظری منفعل بدل ساخت (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۱۲). در کنار این روند، رشد شاخص فلاکت ناشی از افزایش تورم و بیکاری، توان اقتصادی طبقه متوسط را تضعیف کرد و تمرکز آن را از مطالبات سیاسی به دغدغه‌های معیشتی تغییر داد (Hajipour & Fallsolyman, 2016: 719). در واکنش به این وضعیت، کنش‌گری سیاسی طبقه متوسط به اشکال غیررسمی و نمادین سوق یافت؛ از جمله در قالب طنز، رسانه‌های مستقل و کنش فرهنگی روزمره که نوعی مقاومت خاموش در برابر گفتمان رسمی قدرت بود.

هم‌زمان، افول سرمایه اقتصادی در کنار حفظ سرمایه فرهنگی موجب بحران هویت در این طبقه شد و رفتار سیاسی آن را میان انفعال و رادیکالیسم متغیر ساخت. حذف نخبگان طبقه متوسط از نهادهای سیاست‌گذاری و جایگزینی نیروهای وفادار ایدئولوژیک، به افت کیفیت تصمیمات و افزایش شکاف میان دولت و جامعه انجامید. در نتیجه، مشارکت رسمی جای خود را به کنش‌های غیررسمی، پراکنده و شبکه‌ای داد که بیشتر در فضای غیر رسمی و عرصه‌های فرهنگی بروز می‌یافت. این تحولات، همراه با افزایش مهاجرت نخبگان و فرار سرمایه انسانی، شکاف اعتماد میان طبقه متوسط و نهادهای رسمی قدرت را به بحرانی ساختاری بدل کرد (بهستانی، ۱۴۰۲: ۱۹۶).

در این دوره، دولت تلاش کرد با احیای گفتمان‌های عدالت‌خواهی رادیکال، بازتوزیع مستقیم منابع از طریق یارانه‌ها و تضعیف نهادهای میانجی مدنی و فرهنگی، ساختار اجتماعی جدیدی متناسب با اولویت‌های ایدئولوژیک خود ایجاد کند (واعظی، ۱۳۹۳: ۱۱۷). نتیجه این رویکرد، به حاشیه رانده شدن بخش بزرگی از طبقه متوسط مدرن و فرهیخته بود که نه تنها از لحاظ فرهنگی و سبک‌زندگی، بلکه از منظر اقتصادی نیز با اولویت‌های دولت وقت هم‌خوانی نداشت. شکاف میان دولت و این طبقه، بیش از گذشته در سطوح گفتمانی، نمادین و روانی بازتاب یافت.

در شرایطی که کانال‌های سنتی اعتراض و مشارکت اجتماعی با محدودیت روبه‌رو شده بودند، طبقه متوسط برای ابراز نارضایتی خود به الگوهای غیرمستقیم، نمادین و گاه فرهنگی- هنری روی آورد. استفاده از پوشش خاص، نمادهای بصری، رفتارهای جمعی هدفمند در فضاهای عمومی، به مثابه اشکالی از «اعتراض غیرمستقیم» بازتعریف شدند. این نوع کنش‌ها، فراتر از صرف نارضایتی، بیان‌گر نوعی خودآگاهی فرهنگی و اجتماعی بودند که در آن طبقه متوسط از ابزارهای نرم برای انتقال پیام به جامعه و ساخت قدرت معنایی بهره می‌برد، بدون آن‌که الزاماً درگیر تقابل صریح و مستقیم با ساختارهای قدرت شود. در این میان، نهادهای رسمی که از درک معنا و زمینه چنین رفتارهایی ناتوان بودند، اغلب واکنش‌هایی ناکارآمد یا بازدارنده نشان می‌دادند که خود به تداوم این اعتراضات نمادین دامن می‌زد (واعظی، ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۱۶).

در مجموع، می‌توان گفت که در دوره عدالت‌محوری، طبقه متوسط ایران از موقعیت کنشگر توسعه سیاسی به جایگاهی حاشیه‌ای و واکنشی تنزل یافت. اما در عین حال، از طریق اشکال جدید کنش فرهنگی و شبکه‌ای، بذره‌های مقاومت و بازتعریف هویت مدنی را در بستر جامعه ایرانی حفظ کرد.

۱۰. تحلیل محتوای مصاحبه‌ها

به منظور ارائه تبیینی ژرف‌تر از جایگاه و کارکرد طبقه متوسط در روند توسعه سیاسی ایران طی دو دوره اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های عمیق با مجموعه‌ای از خبرگان و کنشگران سیاسی مورد تحلیل قرار گرفته است. جامعه آماری پژوهش شامل ۲۰ نفر از نخبگان علمی و اجرایی در حوزه‌های سیاست‌گذاری عمومی، جامعه‌شناسی سیاسی، روابط بین‌الملل و مطالعات ایران بوده که بر اساس معیارهای تخصصی انتخاب شده‌اند. تحلیل داده‌ها با رویکرد تلفیقی تحلیل محتوای کیفی-کمی انجام شده است. در گام نخست، طی فرایند کدگذاری باز، پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان به پرسش‌های مصاحبه به صورت خطبه‌خط بررسی شد تا مفاهیم، واژگان کلیدی و مضامین تکرارشونده در گفتار آنان شناسایی گردد. سپس در مرحله کدگذاری محوری، مفاهیم اولیه در قالب مقوله‌های اصلی و فرعی سامان‌دهی شدند تا روابط درونی میان آن‌ها آشکار شود و ساختار معنایی داده‌ها انسجام یابد. در گام نهایی، با بهره‌گیری از کدگذاری انتخابی، تحلیل نهایی با تمرکز بر تبیین نحوه و میزان نقش‌آفرینی طبقه متوسط در فرآیند توسعه سیاسی در دو دوره مورد مطالعه انجام گرفت که یافته‌های آن در قالب ۷ مقوله محوری و مضامین زیرمجموعه آن به تفکیک در دو دوره اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری به شرح ذیل می‌باشد.

۱۰-۱. مقوله‌های محوری مرتبط با نقش طبقه متوسط در توسعه سیاسی در دوره اصلاحات

بررسی داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها در خصوص نقش طبقه متوسط در دوره اصلاحات، نشان‌دهنده تنوعی از مضامین مرتبط با ابعاد مختلف مشارکت، کنشگری و حضور این طبقه در عرصه سیاست و اجتماع است. در این بخش، تلاش شده تا از خلال بازتاب دیدگاه‌های خبرگان، الگوهای مفهومی و معنایی مرتبط با نحوه ایفای نقش طبقه متوسط در روند توسعه سیاسی ایران شناسایی و در قالب مقوله‌های محوری به شرح ذیل دسته‌بندی گردید.

• مشارکت سیاسی: با فراوانی ۱۷، (مضامین پرتکرار: مشارکت گسترده در انتخابات

ریاست‌جمهوری، حضور در کمپین‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان، تشکیل هسته‌های گفت‌وگو و مناظره، کنش‌گری در فضای عمومی، رأی آگاهانه و گفتمانی).

• کنشگری مدنی و روشنفکری: با فراوانی ۱۵، (مضامین پرتکرار: نقش‌آفرینی روشنفکران و

دانشگاهیان در گسترش آگاهی سیاسی، طرح مباحث حقوق شهروندی، ترویج دموکراسی و جامعه باز، افزایش فعالیت صنفی اساتید، معلمان و دانشجویان).

- **تقویت جامعه مدنی:** با فراوانی ۱۳، (مضامین پرتکرار: تأسیس و توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد، افزایش فعالیت‌های داوطلبانه، مشارکت در انجمن‌های فرهنگی-اجتماعی، شکل‌گیری تشکل‌های صنفی مستقل، پیوند نهادهای مدنی با رسانه‌ها).
- **اعتماد به ساختار رسمی:** با فراوانی ۱۱، (مضامین پرتکرار: باور به کارآمدی دولت اصلاحات، پذیرش تدریجی سیاست‌های اصلاح‌طلبانه، اعتماد به نهاد انتخابات، افزایش ارتباط با نمایندگان مجلس، امید به افزایش شفافیت سیاسی).
- **مطالبه‌گری سیاسی:** با فراوانی ۱۰، (مضامین پرتکرار: طرح خواسته‌هایی چون آزادی مطبوعات، حقوق زنان، برگزاری انتخابات آزاد، اجرای قانون اساسی، نظارت‌پذیری مسئولان، درخواست شفافیت مالی و اداری دولت).
- **نقش آفرینی در احزاب:** با فراوانی ۸، (مضامین پرتکرار: عضویت در احزاب اصلاح‌طلب، حضور در جلسات سیاسی دانشجویی، تشکیل و تقویت شاخه‌های جوانان احزاب، تلاش برای مشارکت ساختارمند در تصمیم‌سازی سیاسی).
- **امید به اصلاحات:** با فراوانی ۷، (مضامین پرتکرار: امید به تغییر تدریجی ساختارهای ناکارآمد، اعتماد به امکان توسعه سیاسی از مسیر قانونی، تقویت نگاه گفتمانی و مدنی در بین لایه‌های میانی جامعه، انتظار آینده بهتر).

۱۰-۲. مقوله‌های محوری مرتبط با نقش طبقه متوسط در توسعه سیاسی در دوره عدالت محوری

در این بخش، با تمرکز بر داده‌های استخراج‌شده از مصاحبه‌ها، تلاش شده است مقوله‌های محوری مرتبط با جایگاه و نقش طبقه متوسط در دوره عدالت‌محوری نیز بازنمایی گردد. این مقوله‌ها حاصل تحلیل مضامین تکرارشونده در گفتار مشارکت‌کنندگان بوده و بیان‌گر برداشت‌های آنان از وضعیت کنش سیاسی، اجتماعی و نهادی این طبقه در فضای گفتمانی دوره مذکور است. هدف از ارائه‌ی این مقوله‌ها، ترسیم چارچوبی مفهومی برای درک ابعاد مختلف نقش طبقه متوسط در بستر سیاست‌گذاری، مشارکت عمومی و تحولات نهادی در این مقطع زمانی است.

- **محدود شدن مشارکت سیاسی:** با فراوانی ۱۶، (مضامین پرتکرار: کاهش انگیزه برای رأی دادن، بی‌اعتمادی به فرآیند انتخابات، عدم احساس تأثیرگذاری، عدم شرکت در فعالیت‌های انتخاباتی، کناره‌گیری از فضای سیاسی عمومی).
 - **سرخوردگی و انفعال سیاسی:** با فراوانی ۱۴، (مضامین پرتکرار: احساس بی‌نتیجه بودن کنش‌گری، بی‌تفاوتی نسبت به تحولات سیاسی، تمایل به خروج از کشور، روی‌گردانی از فضای عمومی، گسترش احساس یأس سیاسی در قشر تحصیل‌کرده).
 - **تضعیف جامعه مدنی:** با فراوانی ۱۳، (مضامین پرتکرار: توقف یا انسداد فعالیت سمن‌ها، تعطیلی یا کنترل نهادهای مستقل، اعمال فشارهای قانونی و امنیتی، محدود شدن امکان سازمان‌دهی مدنی، حذف صداهای منتقد از عرصه عمومی).
 - **فضای امنیتی و کنترل‌گرانه:** با فراوانی ۱۲، (مضامین پرتکرار: افزایش محدودیت‌های رسانه‌ای، برخورد با تجمعات قانونی، اعمال نظارت‌های سخت‌گیرانه بر دانشگاه‌ها، رشد فضای ترس و احتیاط در میان فعالان، بازداشت فعالان سیاسی-مدنی).
 - **خروج نخبگان:** با فراوانی ۱۰، (مضامین پرتکرار: افزایش نرخ مهاجرت تحصیلی و کاری، خروج نیروهای متخصص به دلیل احساس عدم امنیت یا بی‌آفتی، از دست رفتن سرمایه انسانی در دانشگاه‌ها و نهادهای فکری).
 - **شکاف دولت-ملت:** با فراوانی ۹، (مضامین پرتکرار: احساس طرد از سوی حاکمیت، گسست گفتگویی بین دولت و بدنه متوسط جامعه، تضاد ارزشی با گفتمان رسمی، نادیده گرفتن خواسته‌های طبقه متوسط توسط سیاست‌گذاران).
 - **افول سرمایه اجتماعی:** با فراوانی ۸، (مضامین پرتکرار: کاهش اعتماد به نخبگان سیاسی، گسترش فردگرایی و انزوای اجتماعی، ضعف در اعتماد به نهادهای رسمی، کم‌رنگ شدن مشارکت جمعی، افول حس مسئولیت‌پذیری سیاسی و اجتماعی).
- تحلیل محتوای مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که نقش و کارکرد طبقه متوسط در توسعه سیاسی ایران میان دو دوره اصلاح‌طلبی و عدالت‌محوری دچار دگرگونی چشمگیر شده است. در دوره اصلاحات،

بیشترین تأکید مصاحبه‌شوندگان بر مضامینی چون مشارکت سیاسی، کنشگری مدنی، گسترش جامعه مدنی و مطالبه‌گری بود. امری که نشان می‌دهد طبقه متوسط در این دوره نقشی فعال، امیدبخش و نهادساز داشته و به‌عنوان نیروی پیشران توسعه سیاسی عمل کرده است. این طبقه با تکیه بر آگاهی سیاسی، اعتماد نسبی به ساختار رسمی و امید به اصلاحات تدریجی، در مسیر شکل‌دهی به گفتمان دموکراسی و شهروندی مشارکت مؤثری داشت. در مقابل، در دوره عدالت‌محوری، مضامینی هم‌چون محدود شدن مشارکت، انفعال و سرخوردگی سیاسی، تضعیف جامعه مدنی، فضای امنیتی و خروج نخبگان برجسته شد که از عقب‌نشینی و انزوای طبقه متوسط در عرصه عمومی حکایت دارد. در این دوره، احساس طردشدگی، کاهش اعتماد و گسترش شکاف دولت-ملت، به افول سرمایه اجتماعی و فروکاهش ظرفیت توسعه سیاسی منجر شد. در مجموع، تحلیل مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که پویایی یا رکود توسعه سیاسی در ایران ارتباطی مستقیم با گشودگی ساختار سیاسی و میزان امکان کنشگری نهادی برای طبقه متوسط دارد.

نتیجه‌گیری

با بهره‌گیری از دیدگاه‌های نظریه‌های نهادگرایی تاریخی و جامعه مدنی، تلفیق نتایج حاصل از مطالعات اسنادی و داده‌های میدانی این پژوهش نشان می‌دهد که یافته‌های حاصل از مصاحبه‌ها نه تنها در مقام تأیید، بلکه به‌عنوان تکمیل‌کننده و تعمیق‌بخش تحلیل‌های اسنادی عمل کرده‌اند. تحلیل اسنادی نشان داده بود که طبقه متوسط در ایران، به‌ویژه در دوره اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، به نیروی اجتماعی محوری در فرآیند توسعه سیاسی بدل شد. نیرویی که با تکیه بر سرمایه فرهنگی، آگاهی سیاسی و حضور در نهادهای مدنی، توانست میان دولت و جامعه پیوندی ارگانیک برقرار سازد و مسیر جدیدی از تحول نهادی را رقم بزند. در مقابل، در دوره عدالت‌محوری (۱۳۸۴-۱۳۹۲)، با چرخش گفتمانی دولت به سمت توده‌گرایی و تمرکز قدرت در سطوح رسمی، این مسیر نهادی دچار گسست شد و ظرفیت کنشگری طبقه متوسط به‌شدت تضعیف گردید. نتایج حاصل از مصاحبه‌ها این الگو را نه تنها بازتولید، بلکه در لایه‌های تجربی و ذهنی کنشگران اجتماعی تعمیق کرد. به گونه‌ای که اکثریت مصاحبه‌شوندگان، از طبقه متوسط به‌عنوان «عامل پیشران توسعه سیاسی» در دوره اصلاحات و در مقابل، «کنشگری منزوی و بی‌اثر» در دوره عدالت‌محوری یاد کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که تجربه زیسته نخبگان و فعالان اجتماعی کاملاً با یافته‌های اسنادی هم‌راستا بوده و حتی ابعاد جدیدی

چون احساس طرد، کاهش اعتماد سیاسی و ظهور اشکال نمادین مقاومت فرهنگی را آشکار ساخته است که در اسناد رسمی کمتر انعکاس یافته‌اند.

از منطری تحلیلی‌تر، نتایج تلفیقی پژوهش نشان می‌دهد که پویایی یا رکود توسعه سیاسی در ایران، تابعی از میزان گشودگی نهادی، استقلال جامعه مدنی و امکان کنشگری طبقه متوسط است. در پرتو نظریه نهادگرایی تاریخی، دو دوره مورد مطالعه را می‌توان به‌منزله دو مسیر نهادی متمایز دانست: مسیر نخست، در دوره اصلاح‌طلبی، که با نهادسازی مدنی، تقویت احزاب، افزایش مشارکت سیاسی و شکل‌گیری فضای عمومی مبتنی بر گفت‌وگو مشخص می‌شود؛ و مسیر دوم، در دوره عدالت‌محوری، که با تمرکزگرایی، انسداد نهادی و تضعیف اعتماد مدنی همراه بوده است. از سوی دیگر، در پرتو نظریه جامعه مدنی، هرچند طبقه متوسط در دوره دوم از عرصه رسمی سیاست رانده شد، اما از طریق بازآفرینی شبکه‌های فرهنگی، فعالیت‌های غیررسمی و گسترش کنش‌های نمادین، به نوعی مقاومت مدنی نرم و تدافعی روی آورد و سرمایه اجتماعی خود را در سطوح خرد حفظ کرد. بدین‌سان، نتایج حاصل از پژوهش، بُعد پویای جامعه مدنی ایرانی را برجسته می‌کند که حتی در شرایط انسداد و فشار نهادی، به بازتولید ارزش‌های مدرن، فرهنگی و دموکراتیک در لایه‌های زیرین جامعه ادامه داده است.

در مجموع، می‌توان گفت که توسعه سیاسی پایدار در ایران زمانی محقق می‌شود که پیوند میان نهادهای رسمی و نیروهای مدنی، به‌ویژه طبقه متوسط، بازسازی گردد. پیوندی که در آن، نهادهای سیاسی به جای مهار جامعه مدنی، از آن به‌عنوان منبع مشروعیت، کارآمدی و بازتولید اعتماد عمومی بهره‌گیرند. این امر نه تنها احیای مسیر نهادی اصلاحات را ممکن می‌سازد، بلکه می‌تواند بنیانی نظری و عملی برای بازتعریف نقش طبقه متوسط در آینده سیاست ایران فراهم آورد.

---منابع---

- ۱) آب‌نیک، حسن (۱۳۹۵) بررسی مشارکت سیاسی در طبقه متوسط جامعه ایران، **دو فصلنامه پژوهش سیاست نظری**، شماره بیست و یکم، صص ۵۷-۶۳.
- ۲) ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله و صحرایی، علیرضا (۱۳۹۷) نقش و تاثیر احزاب در ثبات سیاسی ایران: مطالعه موردی دولت اصلاحات. **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی انقلاب اسلامی**، سال یکم، شماره ۳، صص ۶۷-۱۱۲.

- ۳) اصغری‌پور ماسوله، احمدرضا و داوری، حدا (۱۴۰۳) بازنمایی طبقه متوسط جدید (بورژوازی جدید) در سه فیلم منتخب سینمای دهه نود ایران، **فصلنامه علمی رسانه**، سال سی و پنجم، شماره ۴، صص ۱۵۵-۱۷۹.
- ۴) امیدی، علی اکبر؛ سعیدی‌نژاد، حمیدرضا و بهشتی‌نیا، ادریس (۱۴۰۰) نقش طبقه متوسط بعد از انقلاب اسلامی در ایران (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲)، **فصلنامه پژوهشنامه تاریخ**، سال شانزدهم، شماره ۶۴، صص ۸۵-۱۱۲.
- ۵) امیدی، علی اکبر؛ سعیدی‌نژاد، حمیدرضا و بهشتی‌نیا، ادریس (۱۴۰۱) جایگاه طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب اسلامی و چگونگی مشروعیت‌بخشی به ساختار حاکم (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲)، **فصلنامه مجلس و راهبرد**، سال بیست و نهم، شماره ۱۱۱، صص ۱۳۷-۱۸۲.
- ۶) ایرانفر، محمدمهدی و حسینی، میرسجاد (۱۴۰۱) "نسل شماره صفر: جستارهایی در باب سبک زندگی نسل جدید طبقه متوسط در ایران"، تهران: نشر اندیشه احسان.
- ۷) بحرانی، محمدحسین (۱۳۹۸) "طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (۱۳۲۰-۱۳۸۰)", تهران: نشر آگاه.
- ۸) بهستانی، مجید (۱۴۰۲) "طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران"، تهران: نشر دانشگاه جامع امام حسین (ع).
- ۹) ترابی، یوسف (۱۳۹۹) "اجماع نظر نخبگان سیاسی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران"، تهران: نشر دانشگاه امام صادق (ع).
- ۱۰) جهانگیری، سعید و طاهری، ابوالقاسم (۱۳۹۸). نقش طبقه متوسط جدید شهری در توسعه سیاسی ایران در سال های سلطنت پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۴۴). **فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی**، دوره دهم، شماره ۴۰، صص ۹۹-۱۲۷.
- ۱۱) حاتمی، عباس (۱۳۹۰) "مطالعه تطبیقی نقش و جایگاه طبقه متوسط در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۸۰)", **پایان نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه اصفهان، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۱۲) حسینی، وفا (۱۴۰۰) "طبقه متوسط"، تهران: نشر ژیار.
- ۱۳) راسخ، کرامت‌الله و غفاری‌پور، اصغر (۱۴۰۴) سنجش طبقه متوسط جدید ایران در سه بعد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، **فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی**، سال نوزدهم، شماره ۲، صص ۴۵-۶۳.

۱۴) راش، مایکل (۱۳۷۷) "جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی". ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات سمت.

۱۵) رشیدی، احمد (۱۳۹۲) "نقش طبقه متوسط در تحولات سیاسی پس از انقلاب اسلامی"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مازندران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

۱۶) صادقی، عاطفه و ابوالفتحی، محمد (۱۴۰۲) طبقه متوسط: چالش‌های سیاسی/اقتصادی در ایران پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، سال یازدهم، شماره ۲۲، صص ۲۹۷-۳۲۴.

۱۷) عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۲) "بنیادهای علم سیاست". تهران: نشرنی.

۱۸) کُرد، فاضل (۱۴۰۳) "داربست‌های سیاسی طبقه متوسط جدید در ساخت دولت تسهیل‌گر"، تهران: نشر رشد فرهنگ.

۱۹) مایلی، محمدرضا و خانجانی، جهانبخش (۱۳۹۷) طبقه متوسط جدید و توسعه حوزه عمومی در ایران مطالعه دوره ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، فصلنامه سیاست، دوره چهل و هشتم، شماره ۱، صص ۱۲۳-۱۴۲.

۲۰) مرادی‌جو، علی‌جان (۱۳۹۹). تحولات و چالش‌های سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، سال اول، شماره ۳، صص ۳۵-۶۹.

۲۱) ملک‌پور، حمید؛ مطلبی، مسعود و ازغندی، علیرضا (۱۳۹۷) بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۴، صص ۷۹-۱۰۰.

۲۲) واعظی، حسن (۱۳۹۳) "کامیابی‌ها و ناکامی‌های توسعه در ایران: نقش دولت‌های پنجم تا یازدهم در توسعه سیاسی؛ اقتصادی؛ اجتماعی و فرهنگی کشور سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲"، تهران: نشر هرمس.

23) Almond, G., Powell, B. (1966). *Comparative Politics: A Developmental Approach*, Boston: little brown and co.

24) Capoccia, G., & Kelemen, R. D. (2007). The Study of Critical Junctures: Theory, Narrative, and Counterfactuals in Historical Institutionalism. *World Politics*, 59(3), 341-369.

25) Cohen, J. L., & Arato, A. (1994). *Civil Society and Political Theory*. Cambridge: MIT Press.

- 26) Edwards, M. (2014). *Civil Society (3rd ed.)*. London: Polity Press.
- 27) Feuer, S. (2022). *Iran's Urban Middle Class and the Politics of Adaptation*. *PolicyWatch* 3572. Washington, DC: The Washington Institute for Near East Policy.
- 28) Fowler, A. (1997). *Striking a Balance: A Guide to Enhancing the Effectiveness of Non-Governmental Organisations in International Development*. London: Routledge.
- 29) Hajipour, Mohammad and Mahmood Fallsolyman (2016), The Effects of Targeted Subsidies on Misery Index in Urban and Rural Settlements of Iran Regions, *International Journal of Humanities and Cultural Studies*, 3(2), 714-725.
- 30) Hooper, E & Ehteshami, A. (2024). Middle Classes and Political Change in the Middle East: Lessons from Iran. *Middle East Policy*, 31(2), 45–67. Washington, DC: Wiley-Blackwell.
- 31) Mahoney, J., & Thelen, K. (2008). How historical institutionalists explain change. In J. Mahoney & K. Thelen (Eds.), *Explaining institutional change: Ambiguity, agency, and power in historical institutionalism* (pp.1–39). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- 32) Zimmt, R. (2023). Iran's Middle Class: An Agent of Political Change?. *Strategic Assessment*, 26(3), 59–75. Tel Aviv: Institute for National Security Studies (INSS).

The Transformation of the Position and Function of the Middle Class in Iran's Political Development: From the Discourse of Reformism to the Discourse of Justice-Oriented Governance

Abstract:

The social middle class in the Islamic Republic of Iran, as one of the influential forces in political development, has played a significant role in redefining the relationship between the state and society, particularly during the discourse-shaping periods of Reformism and Justice-Oriented governance. This study aims to answer the question of how the position and function of the middle class in Iran's political development have evolved during the two periods of Reformism (1997–2005) and Justice-Oriented governance (2005–2013)?. Using a descriptive-analytical approach, with data collected through library research and interviews and analyzed via qualitative content analysis, the findings indicate that during the Reformist period, the middle class, relying on democratic values, the expansion of civil institutions, and the demand for political freedoms, played an active role in deepening political development and enhancing participation. However, during the Justice-Oriented period, with the government's discursive priorities shifting toward economic justice and political centralization, the effectiveness and participatory influence of this class in decision-making processes diminished. Field findings, while confirming this trend across both periods, revealed deeper dimensions of the middle class's lived experience, including feelings of marginalization, declining political trust, and the emergence of forms of cultural resistance during the Justice-Oriented period.

Keywords: Social middle class, Islamic Republic of Iran, Reformist period, Justice-Oriented period, political development, transformation.

First Author:

Alireza Sadeghi (PhD Student)

Mobile: +98 912 136 4262

Email: 0791844013@iau.ir

Department of Political Science, Ki. C., Islamic Azad University, Kish, Iran

Second Author (Corresponding Author):

Garineh Keshishyan Sirki, Associate Professor (PhD in International Relations)

Mobile: +98 912 240 5768

Email: g.keshishyan@iau.ir

Department of Political Science and International Relations, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

Third Author:

Mohammad Towhidfam, Full Professor (PhD in International Relations)

Mobile: +98 912 350 4248

Landline: +98 21 8868 4517

Department of Political Science and International Relations, CT.C., Islamic
Azad University, Tehran, Iran